

مریم شهبازی
خبرنگار

«همسر اول» را مشهورترین نوشته «فرانسواز شاندرناگور» می‌دانند؛ نویسنده هفتادوپنج‌ساله‌ای که نه‌تنها در فرانسه، زادگاه خود محبوبیت بسیاری دارد بلکه آثار او به بیش از پانزده زبان جهان هم ترجمه‌شده‌اند. اصغر نوری به‌واسطه ترجمه‌اش از این کتاب توانسته مخاطبان ایرانی را با شاندرناگور آشنا سازد؛ نویسنده، نمایشنامه‌نویس و استاد متون ادبی کهن که سال‌هاست در هیأت داوری جایزه ادبی گنکور هم حضوری مداوم دارد. اما درباره نوری هم بد نیست بدانید که دو دهه‌ای می‌شود که به عرصه ترجمه قدم نهاده و طی این سال‌ها آثار متعددی از نویسندگان ونمایشنامه نویسان فرانسوی را در اختیار علاقه‌مندان قرار داده که از جمله آنها می‌توان به ترجمه آثاری از «ژان پل دوپوا»، «آگوتا کریستف» و «پل موران» اشاره کرد. البته او سال‌هاست کنار فعالیت جدی در عرصه ترجمه به‌عنوان نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر هم شناخته می‌شود؛ نکات بیشتر درباره این رمان را در گفت‌وگویی که با او داشته‌ایم می‌خوانید.

عکس: احسان کار

گفت‌وگو با **اصغر نوری** درباره «همسر اول»، نوشته «فرانسواز شاندرناگور»

این رمان را به یکباره نخوانید؛ مژه‌مژه‌اش کنید

نویسنده‌ای دغدغه‌مند درباره مسائل زنان اما دور از نوشته‌های جنسیت‌زده

■ **تا پیش از ترجمه‌تان از رمان «همسر اول»، اثری از «فرانسواز شاندرناگور» در بازار کتاب‌مان عرضه نشده بود؛ بنا به چه ویژگی‌هایی تصمیم به معرفی این نویسنده فرانسوی گرفتید؟**

ماجرای انتخاب این کتاب به سال‌های نخست مترجم شدنم بازمی‌گردد؛ دقیقاً همان سالی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم، می‌دانستم هدم مترجم شدن است؛ بنابراین وقتی تصمیم به انتخاب زبان فرانسه گرفتم از دوره دانشجویی به جست‌وجو میان نویسندگان فرانسوی پرداختم. رمان «همسر اول» ازجمله به ترجمه‌اش گرفتم. نکته خاصی که منجر به انتخاب آن کتاب‌ها شد هم در درجه نخست برخورداری‌شان از مضامین موردعلاقه خود بود؛ هیچ مترجمی به سراغ کتابی نمی‌رود مگر آن‌که ابتدا خودش شایسته‌اش شده باشد و این نوشته شاندرناگور هم برای من این‌طور بود.

■ **آن‌طور که از ترجمه‌های شما برمی‌آید مضامینی همچون عشق و جدایی ازجمله**

خلال جست‌وجویی که اشاره شد به‌دنبال آثاری بودم که با نگاه عمیق و متفاوت‌تری به مساله عشق و مباحث پیرامون آن مواجه شده باشند. از همان ابتدا هم قرار به ترجمه دو کتاب گذاشتم؛ یکی همین رمان «همسر اول» و دیگری هم رمان «برهوت عشق» نوشته «فرانسوا موریاک» بود. موضوع هر دو کتاب پیرامون عشق و رابطه خانوادگی شکل‌گرفته که برخوردار از همه مسائل احتمالی مرتبط با آن هم هستند؛ ازجمله ازدواج، خیانت و جدایی. باین‌حال این دو کتاب تفاوتی اساسی باهم ندارند. «برهوت عشق» با نگاهی کاملاً مردانه و «همسر اول» از درجه نگاه یک زن به تصویر کشیده شده است.

■ **در انتخاب و ترجمه «همسر اول» تنها به موضوع آن در میان بود؟**

این رمان از جهات متعددی برای من جذاب بود؛ «همسر اول» با نگاهی زنانه و متفاوت به مساله عشق، خیانت و جدایی پرداخته است. باینکه از سال‌ها پیش، حتی قبل از مترجم شدن به‌عنوان مخاطبی جدی پیگیر ادبیات جهان،

اما بسیار فرهیخته است؛ هرچند که به‌هیچ‌وجه شبیه عصارفورت‌دادگی برخی نویسندگان هم نمی‌شود.

■ **نسخه فعلی با ترجمه‌ای که پیش‌تر روانه بازار شده بود تفاوت دارد؟**

بله در انتشار دوباره کتاب کل آن را دوباره با نسخه اصلی‌اش مقابله کردم، آن‌قدر که بی‌اغراق حتی برای خودم هم همچون ترجمه‌ای تازه بود. با در نظر داشتن حساسیت برآمده از سال‌ها کار ترجمه، برای مرتبه دیگر سراغ آن رفتم، البته بحث فهم اثر درمیان نبود چراکه این مساله یکی از ساده‌ترین بخش‌های کار مترجم است. منتهی تلاش کردم تا رمان بیش‌ازپیش مطابق باحال و هوای اصلی رمان شود. درآوردن لحن نویسنده دشوارترین قسمت کار است؛ خود من هرگاه دست به ترجمه می‌زنم، همواره مبنای کارم را بر این می‌گذارم که صدایی راوی کتاب و شخصیت‌های آن را شبیه اصل اثر به مخاطبان منتقل کنم. هر آدمی در هرکجای این دنیا که باشد روش خاص خود را در صحبت کردن دارد و در کار ترجمه این مساله همان بخش مهمی

بسیار خوبی از آن وضعیت بد، آن‌ها هم جزئیاتی خواندنی و آموزنده پیش‌روی مخاطب می‌گذارد که در آخر از آن رهایی هم پیدا می‌کند. این رمان را می‌توان به‌نوعی روزشماری از عشق، نفرت و بعد هم رهایی از هر دوی آنها برای کسب آرامش دانست.

■ **شباهت‌هایی که میان نویسنده و شخصیت اصلی کتاب وجود دارد مخاطب را دچار این تصور می‌کند که با برهه‌ای از زندگی خود شاندرناگور طرف است؛ «همسر اول» درباره خود او است؟**

اتفاقاً این نظری است که برخی به آن معتقدند؛ هرچند که خود شاندرناگور آن را تأیید یا رد نکرده است. کاترین، شخصیت اصلی داستان خیلی به‌خود شاندرناگور شباهت دارد؛ تقریباً همچون خود او یک استاد دانشگاه و متخصص زبان‌ها و ادبیات باستانی و از طرفی یک نویسنده است. جالب اینجاست که هم شخصیت اصلی داستان و هم نویسنده آن هر دو چهار فرزند دارند.

■ **و حتی فراتر از این موارد شاندرناگور نویسنده‌ای فرانسوی اما هندی‌تبار است؛ درست شبیه به کاترین در این رمان!**

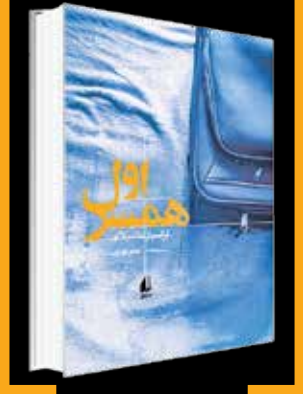
بله، ویژگی‌های مشترک بسیاری را خود نویسنده دارد که این تصور را تقویت می‌کند؛ هرچند که جایی ندیده و خوانده‌ام که آن را تأیید کند. باین‌حال در اغلب نده‌های ادبی آمده که «همسر اول»، شخصی‌ترین نوشته شاندرناگور به‌شمار می‌آید و به‌عبارتی به زندگی خود او خیلی نزدیک‌تر است.

■ **اگر این رمان را برآمده از زندگی شخصی‌اش بدانیم خیلی جسورانه آن را با مخاطب به اشتراک گذاشته آن‌هم بدون هیچ ترسی از مورد قضاوت قرار گرفتن!**

بله و حتی در بخش‌هایی از داستان به این نکته اشاره می‌کند. ناگفته‌نماند که یک نویسنده حتی وقتی قصدی در انتشار زندگی شخصی‌اش ندارد خواناخواه‌اثاری را خلق می‌کند که برآمده از خودش هستند و در آنها به‌نوعی حضور دارد. رمان نوشتن نوعی برملا کردن خود است و نویسنده نباید از این مساله بترسد چراکه در غیر این صورت از نوشتن ناتوان خواهد شد. گاهی این تأثیر پذیرفتن آن‌قدر شدید است که ندیای اثر، شبیه خود نویسنده می‌شود. خوشبختانه شاندرناگور نه‌تنها از این مساله نترسیده بلکه با شجاعت بسیار به سراغ آن رفته است.

■ **از این رمان به‌عنوان اثری بشدت زنانه یاد می‌کنند؛ آن‌قدر که خود من پیش از مطالعه رمان گمان می‌کردم با اثری فمینیستی مواجه‌م؛ باین‌حال شاندرناگور در خلال روایت داستان اثبات کرده که نگاه جنسیت‌زد ندارد. حتی جایی از رمان می‌گوید: شاید سال‌ها با زنی با‌مردی زندگی کنی و او را واقعاً شناسی. او حتی تأییدی بر جنسیت‌فائل نمی‌شود و بحث خیالت را برای هر‌سود، هم زن و هم مرد قائل می‌شود! این ویژگی چقدر در استقبال مخاطبان از نوشته‌اش اثرگذار بوده؟**

یک نویسنده حتی وقتی قصیدی در انتشار زندگی شخصی‌اش ندارد خواناخواه‌اثاری را خلق می‌کند که برآمده از خودش هستند و در آنها به‌نوعی حضور دارد. رمان نوشتن نوعی برملا کردن خود است و نویسنده نباید از این مساله بترسد چراکه در غیر این صورت از نوشتن ناتوان خواهد شد. گاهی این تأثیر پذیرفتن آن‌قدر شدید است که ندیای اثر، شبیه خود نویسنده می‌شود



در زمانی طولانی خوانده شود و هر مرتبه به‌سراغ تکه‌ای از آن برویست تا هم به درک بیشتری از آن دست پیدا کنید و هم این‌که از کلمات و جمله‌های رمان لذت ببرید.

■ **نکته دیگر نگاه روان‌شناختی و حتی در مواردی جامعه‌شناختی نویسنده به این اتفاق است؛ این بهره‌گیری آگاهانه‌بوه؟**

بله، روند داستان طوری پیش می‌رود که انگار پروسه روان‌شناختی کاترین پیش روی خواننده قرار گرفته است. کاری که روانشناس در موقعیت‌های اینچنینی می‌کند این است که نخست به ما کمک کند تا درد را بپذیریم و بعد با آن کنار بیاییم و اگر توانستیم از آن بگذریم. هرچند که مرحله سوم به‌راحتی رخ نمی‌دهد؛ هرچند که کاترین درنهایت هر سه مرحله را با موفقیت تمام می‌کند. از همین بابت است که تأکید دارم مخاطبان به‌جای تمام کردن یک‌بارہ کتاب آن را کم‌کم بخوانند و در عوض به ماجرا فکر کنند. کتاب را به‌نوعی می‌توان تأثیر پذیرفته از ویژگی‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی هم دانست.

■ **شاندرناگور بدون آن که به‌شکل رایج فصل‌بندی‌هایی برای کتاب قائل شود، چنین کاری کرده؛ فصل‌بندی نه‌چندان مشهودی که با وصف حالی از خودش شروع می‌شود. «من سس‌گووار هستم». «من کور هستم». «من شکسته هستم». و در آخر: «من هستم»**

این فصل‌بندی ما را به خواندن کتاب در فواصل زمانی طولانی کمک می‌کند. اتفاقاً یکی از مواردی که در ترجمه این رمان مهم بود همین جمله‌های آغازگر کتاب است؛

این‌که چطور باید آن را در فارسی می‌آوردم که برای مخاطب همین آغازگر بودن فصل را تداعی کند. در ابتدای هر فصل کاترین از وضعیتی می‌گوید که در آن قرار دارد؛ در فصل آخر تنها به «بودن» صرف می‌رسد: «من هستم». و آنجاست که شفا اتفاق می‌افتد. این‌که «من هستم» خیلی مهم‌تر از «من چطور هستم» به شمار می‌آید. مهم‌تر از وضعیتی که هر یک از ما در آن هستیم بودنمان است؛ وضعیت را می‌توان عوض کرد؛ اما به‌شرط آن‌که بودنمان از میان نرود. راوی انگار که آینه‌ای شکسته است و تکه‌های آن پخش‌ویلا شده، در هر بخش تکه‌ای را برمی‌دارد و با جزئیات توضیح می‌دهد. از همین بابت است که می‌گویم این رمان را نباید به‌یک‌باره خواند؛ باید مژه‌مژه‌اش کرد.

■ **شاندرناگور را به‌عنوان نویسنده‌ای می‌شناسند که در آثارش توجهی جدی به مسائل تاریخی هم دارد؛ قصد ترجمه دیگر نوشته‌های او را هم دارید؟**

شاندرناگور به‌عنوان نویسنده‌ای که رمان‌های تاریخی می‌نویسد شهرت زیادی دارد؛ رمان‌هایی که اغلب در گذشته فرانسه رخ می‌دهند. به‌عنوان نمونه قرن‌های شانزدهم و هفدهم. اتفاقاً چند اثر خیلی خوب هم در این حوزه نوشته‌مانند نخستین رمانش «خیابان پادشاه»، بعضی

فر انسه، عروس سالخورده فرهنگ جهان

می‌گیرد. اثرگذاری زبان فرانسه بیش از همه در فاصله میان دو جنگ جهانی مشهود است؛ همان دورانی که این کشور نه‌تنها در حیطه ادبیات بلکه در دیگر بخش‌های فرهنگ و هنر هم مهد همه اتفاقات مهم شد. این اثرگذاری تا حدود یک دهه بعد از اتمام جنگ جهانی دوم هم ادامه یافت، آن‌چنان‌که تا اواخر دهه پنجاه فرانسه همچنان جایی است که شکل‌گیری مکتب‌های فرهنگی از آنجا آغاز می‌شود؛ اما با پیروزی امریکا در جنگ جهانی دوم نه‌تنها زبان بین‌المللی به انگلیسی تغییر یافت، بلکه این منشأ اثر بودن در همه عرصه‌ها به امریکاییان منتقل شد. باینکه نمی‌توان منکر جریان‌جایی این قدرت اثرگذاری فرهنگی شد اما اصغر نوری تأکید دارد که جایگاه فرانسه در امروز دنیا را می‌توان به عروس سالخورده‌ای تشبیه کرد که به‌رغم صورت چروکیده‌اش همچنان عروس فرهنگ جهان است. فرانسه با تکیه بر قدمت فرهنگی و هنری‌اش همچنان نویسندگان خوبی دارد.

اگر در زمره مخاطبان جدی ادبیات جهان هستید به‌احتمال بسیار می‌دانید که برای دوره‌ای فرانسوی، زبان نخست بین‌المللی جهان بوده است. از همین رو به‌گفته اصغر نوری عجیب نیست اگر ببینید اغلب نویسندگان و مترجمان نسل اول کشورمان، در دوره‌ای که ادبیات داستانی به مفهوم غربی‌اش وارد ایران شد به زبان فرانسه مسلط بودند و حتی نسل‌های بعدی‌شان هم تا حد زیادی تحت تأثیر ادبیات فرانسه بودند. آشنایی با ادبیات جهان در کشورمان از درجه ادبیات این سرزمین غربی رخ داد؛ کافی است سری به تاریخچه ادبیات داستانی امروزمان بزنید تا ببینید که با جزئیاتی همچون صادق هدایت، محمدعلی جمال‌زاده و حتی علی‌اکبر دهخدا علاقه‌مند جدی آن بودند. نه‌تنها ادبیات داستانی معاصر فارسی بلکه ادبیات جهان هم تا حد بسیاری از فرانسویان تأثیر پذیرفته است؛ آن‌چنان‌که هم‌زمان روندی مشابه کشور خودمان در سایر نقاط جهان هم شکل

از اینها را خوانده‌ام. از میان کتاب‌هایی که نوشته‌دو سه‌ه عنوان آن را دوست دارم. شاید در آینده دست به ترجمه‌شان بزنم. در میان کارهای او البته آثاری هم درباره زمان معاصر دیده می‌شود.

■ **و در آخر بگویید که این روزها مشغول چه کاری هستید؟**

ترجمه رمانی را به پایان رسانده‌ام که همین روزها تحویل اقم می‌دهم. «آدموند گانگلیون و پسران» نوشته «ژول گلفو». از این نویسنده پیش‌تر دو رمان «منگی» و «عوضی» را با همکاری نشر افق ترجمه کرده‌ام که با خرید کپی‌رایت منتشر شده‌اند، با اگلفو در تماس هستم و همواره در جریان ترجمه‌های من بوده است. «شوخی» می‌کنید موسیو تاتو؟ نوشته «ژان پل دوپوا» رمان دیگری است که همین روزها منتشر می‌شود. دوپوا نویسنده مشهور فرانسوی است که سال قبل جایزه گنکور را گرفت؛ پیش‌تر رمان «ماهی‌ها نگاه می‌کنند» را از دوپوا منتشر کرده بودم.

در نقدهای فرانسوی «همسر اول» خیلی به این نکته توجه شده و منتقدان تأکید کرده‌اند با اینکه ممکن بود این اثر براحتی رمانی شعارزده و فمینیستی شود اما نویسنده با تیزهوشی تمام مانع آن شده است. در بخش‌هایی از داستان حتی جنسیت از میان می‌رود و حرف‌خوبی‌ها و هم برای مردان و هم زنان است. سوژه اصلی شاندرناگور در این رمان انسان و مسائل انسانی است. نویسنده در این رمان شخصیت اصلی و مردی که نفر مقابل او به‌شمار می‌آید را با همه خوبی‌ها و بدی‌های آنان روایت می‌کند. کاترین این داستان آن‌قدر صادقانه پیش می‌رود که برعکس ایده‌ای در رمان‌های دم‌دستی سراغ داریم به‌هیچ‌وجه درصدد ساختن یک هیولا از همسرش برنیامده است، با اینکه همسرش با زیر پا گذاشتن اخلاق و تعهداتش به او آسیب‌زده است. نکته مهم دیگر این‌که او نخست از نگاه عمومی را که

به فروپاشی یک زندگی در آستانه طلاق داشته باشند. از سوی دیگر نکات مهمی حتی فراتر از بحث عشق و جدایی به مردان می‌آموزد؛ به مردان کمک می‌کند تا شناخت به‌مراتب بیشتری از زنان و روحیات خاص آنان پیدا کنند؛ افزون بر این زنان می‌توانند با مطالعه «همسر اول» خودشان را بهتر ببینند. «فرانسواز شاندرناگور» در خلال این رمان نه در برابر ظلمی که به زنان می‌شود سر تسلیم فرومی‌آورد و نه این‌که با نگاهی اغراق‌آمیز از نگاه‌های شعارزده و تفکر فمینیستی او همواره دغدغه زنان را داشته و دارد.

است که برخی مترجمان قادر به انجامش نیستند. مترجم چاره‌ای ندارد جز این‌که ضمن درک لحن راوی آن را در فارسی بازآفرینی کند؛ بازآفرینی لحن شخصیت اصلی رمان «همسر اول» کار دشواری بود چراکه از یک‌طرف نمی‌خواستیم مخاطب با لحنی رسمی و به‌اصطلاح کتابی طرف باشد. راوی زنی است که به‌طور مستقیم با ما سخن می‌گوید. از سوی دیگر صحبت کردن او چندان هم به حرف زدن‌های روزمره شبیه نیست.

■ **به‌نظر می‌رسد نویسنده تاحدی هم تحت تأثیر ادبیات کهن است!**

بله، بویژه آنجایی که خیلی پیچیده صحبت می‌کند و وضعیت خودش را با زنان اساطیری داستان‌ها و نمایشنامه‌های کلاسیک مقایسه می‌کند؛ زنانی همچون «آنتیگونه» و «مده‌آ». به گمانم یکی از مهم‌ترین هنرمندی‌های شاندرناگور را می‌توان در همین لحن خاصی دانست که در عین شباهت به زبان محاوره‌ای

بویژه با مضمون‌های موردعلاقه‌ام هستم معتقدم نویسنده این کتاب با هنرمندی هرچه‌تمام‌تر نکاتی را پیش‌روی خوانندگان گذاشته که برای من هم تازگی داشت. شاندرناگور به شکلی استاندارد سوژه‌ای دم‌دستی را به رمانی عمیق تبدیل کرده است. او تلاش کرده با جزئیات هرچه بیشتر به موضوع مذکور بپردازد و در ضمن بی‌طرفی‌اش را هم حفظ کرده است.

■ **بنا به‌ثر شاعرانه‌ای که نویسنده برای روایت خود برگزیده در ترجمه به مشکلی برخوردید؟**

این رمان برخوردار از نثر خوب و ساختار خاص و منحصربه‌فردی هست؛ به مشکلی برخوردم اما ناچار به اعمال حساسیت‌هایی به‌مراتب بیشتر از دیگر آثار شدم. «همسر اول» در عین این‌که شبیه یک واگویه است اما رنگ و بویی شاعرانه هم دارد که ترجمه‌اش را قدری دشوارتر کرد. بارها ویرایش و بازخوانی‌اش کردم. البته این کتاب نخستین مرتبه سال ۸۹

موضوعاتی هستند که به‌سراغ آنها می‌روی! اینها مضامینی جدی در زندگی ما انسان‌ها هستند، هرچند که گاهی در برخی آثار آن‌قدر سطحی به تصویر کشیده می‌شوند که بخش اعظمی از ادبیات صرفاً سرگرم‌کننده را تشکیل می‌دهند.

■ **مقصودتان ادبیات عامه‌پسند است؟**

ترجیح می‌دهم از صفت‌هایی که برخی به این نوع ادبیات اطلاق می‌کنند استفاده نکنم و تنها آن را ادبیاتی باهدف سرگرم کردن مخاطب تعریف کنم؛ بخش اعظمی از این نوع ادبیات، رمان‌های عاشقانه هستند. البته نه اینکه هر رمان عاشقانه‌ای را صرفاً سرگرم‌کننده بدانیم چراکه در تاریخ ادبیات جهان با رمان‌های شاخصی طرف هستیم که مضمون اصلی آنها همین موضوعات است. اگر بخواهم به دوائر ایستاده بر قله ادبیات جهانی اشاره کنم در حیطه همین موضوعات قرار می‌گیرند؛ رمان «مادام بواری» و «آنا کارنینا». از همین رو در